

سوار شده رفتیم سفارت عثمانی دیدن عید. سفیر پذیرائی می کرد خان شوکت (هم) بود (و) بعضی تجار که در سفارت، چند سال قبل عهد محمد علی شاه رفته بودند بست، برای مشروطه، مثل حاجی علی و حاجی حبیب (و) حاجی میرزا محمود اصفهانی (و) آقا سید محمد.

بعد هم محتشم السلطنه، نصیر السلطنه، ناصر السلطنه، صمصام السلطنه، مشار السلطنه، آمدند.

من از سفیر کبیر پرسیدم که در مکه ناخوشی (و) چیزی نیست، گفت الحمد لله امسال هوای مکه معظمه در نهایت خوبی است، خوشحال شدم.

امروز خیلی در امیریه به من سخت گذشت برای اینکه همیشه بعد از زیارت والا حضرت می رفتم خدمت سرکار خاصه خانم می رسیدم (و) تبریک می گفتم. امروز غریب (و) بی کس بودم.

باری آنها که محبت (و) دوستی را بو نکرده، معنیش را نمی دانند، رفتند مکه، بعد هم می روند پی هوای نفسشان، پی گردش، هواپرستی نفسانی.

سه شنبه ۱۱ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

رفتم بازدید انتظام الدوله. خانه میرزا احمد نوکر سابقش است، نزدیک سقاخانه نوروز خان. امروز هم در خانه مجلسی است. تمام وزرادی معزول و غیره (و) بختباری ها جمع هستند. معلوم نیست برای چه است. رفتم سفارت ایتالیا برای تبریک، عید تولد پادشاه ایتالیا بود. وزیر مختار آلمان، آصف السلطنه، سردار بهادر، نصیر السلطنه، احتساب الملک، وزیر مختار آسیانی، «کت»، شهاب الدوله (و) جمعی بودند. اخبار تازه این است: امروز صبح مجلسی در دربار، عمارت بادگیر تشکیل یافته بود. در واقع مجلس عالی بوده است. تمام وزراء شاهزاده ها، اعیان، اشراف،

خوانین بختیاری. علمای درجه اول در واقع تمام درجه اول مملکت بودند. ناصرالملک که نیابت سلطنت است بودند.

نطق مفصلی ناصرالملک کرده بوده است، از وضع مملکت (و) گرفتاری های خارج، مفادش این بوده است که صلاح همچو دیده شده است که انتخابات عقب بیافتد تا آخر ماه محرم. برای ماه صفر انتخابات شروع شود. برای بعضی ملاحظه ها. بعضی دلائل آورده بود. به قدر یک ساعت نطق کرده بود. سید حسن مدرس اصفهانی با ناصرالملک طرف شده بود، بد گفته بود، گفته بود دروغ می گوید، وزراء تماماً دروغگو (و) خائن هستند. می خواهید بگویم. چه دلها بردند، چه خیانت ها کردند. در دولت مشروطه پارک ها ساخته، دلها بردند. هر چه ناصرالملک خواسته بود که جلوگیری بکند، نشده بود. از تجار هم بوده اند.

ناصرالملک هم قدری تند شده بود. در واقع مجلس برهم خورده بود. بعد هم که ناصرالملک آمده بود پائین، سپهدار با او طرف شده، گفتگو سخت شده بود. سپهدار دیوانگی جنیده سخت به سید تاخت آورده بود. نزدیک فحش کاری رسیده بود. نتیجه هم گرفته نشده بود و مجلس برهم خورده بوده است. روزنامه نویس ها تاخت آوردند به «مرنار» ولی به خرجش نمی رود. باری اشکال مختلف هم شکل وزراء را کشیده به صورت حیوانات، بدنوشته اند.

چهارشنبه ۱۲ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

رفتم به چاله هرز پیش سپهدار. هوای خوبی بود، تنها بود. صرف نهار کرده، بعد از نهار تخته بازی کرده تا عصری، نماز خوانده، با سپهدار سوار اتومبیل شده، اتومبیل خوبی دارد، به سرعت تمام آمدیم به شهر. مدتی هم در شهر راه رفته، بنائی اطاق سفره خانه که مشغول ساختن است تماشا کرده، بعد از آنجا آمدم منزل ساعدالدوله، نیم

ساعت از شب گذشته سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک. خودش نبود، در هیئت وزراء بود. قدری نشسته، خود مستوفی الممالک آمده با میرزا سلیمان خان، تا دو ساعت و نیم از شب آنجا بوده، آمدم منزل. قدری روزنامه نوشته شکر خدا را گفته، استراحت کردم.

پنجشنبه ۱۳ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل عین الدوله، نبود. مجیدیه است. رفتم رو به مجیدیه. آنجا رسیده، ظهیر الاسلام آنجا بود. یک فواره خوبی عین الدوله درست کرده است که به قدر یک سنگ آب، هفت ذرع می‌پرد.

باری بعد با عین الدوله سوار شده آمدم به شهر. یک راست رفتیم به در خانه. او پیاده شده، با من با کالسکه او آمدم منزل. درشکه خودم را اسبهایش را عوض کرده، سوار شده رفتم منزل سپهدار. نصیر حضور، متصرف الممالک (و) اجزایش بودند. فردا هم وزراء مهمان سپهدار هستند. عصری رفتم منزل سردار ظفر. سردار ظفر خودش بود. سردار ظفر هم روز شنبه می‌خواهد برود به فرنگستان رسماً برای تحصیل ولی معلوم است چه مقصود دارد! خودش می‌گفت می‌روم که تحصیلات ژاندارمری بکنم.

جمعه ۱۴ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

یک ساعت به ظهر مانده رئیس مریضخانه دولتی، دعوت کرده بود برای تماشای مریضخانه. هیئت وزراء و جمعی از اعیان را دعوت کرده بودند ولی من نرفته، آمدم اندرون نماز خوانده، قدری روزنامه نوشته، دیشب تا به حال هم هوا سرد شده است. کوه را هم تا بالای منظره برف زده است. بالا‌های کوه یک پارچه سفید شده است. باری عصری سوار شده رفتم منزل حشمت الدوله. حشمت الدوله هم فردا با

سپهدار، با اتومبیل می‌روند قزوین، شریف آباد، ده سپهدار. آنجا باغ و عمارت مفصلی درست کرده، همه چیز آنجا ترتیب داده‌اند، برای اینکه هر وقت خواسته باشد برود آنجا، همه چیز حاضر باشد.

از آنجا آمدم منزل معیرالممالک. اعتصام الدوله، حشمت‌الممالک، منوچهر میرزا، حبیب‌الله میرزا بودند. قدری صحبت کرده رفتم پیش تاج الدوله. دو ساعت از شب گذشته آمدم منزل.

هوا هم صاف (و) مهتاب خوبی بود، افسوس این شب‌های مهتاب که دل ما بی نهایت تنگ است. مرگ از برای ما عروسی. عمرمان به بطلت می‌گذرد و عوض ندارد. شکر خالق مهربان را می‌کنم. رضایم به رضای حضرت احدیت (است). از خدا می‌خواهم آموزش و مرگ را، هر چه زودتر بهتر. از دست این مردم بی‌صفت و بی‌حقوق، هر (چه) محبت می‌کنم، راست (می‌گویم)، جفا می‌کنند. دروغ می‌گویند. آخ از روی راستی و حقیقت (و) محبت راه رفتم، به جز دروغ و تقلب چیزی ندیدم.

شنبه ۱۵ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

کسل خیالی بودم، مختصر استراحتی کرده عصر سوار شده رفتم منزل سپهدار. بنا بود امروز برود قزوین، موقوف شده، نرفته است.

یکشنبه ۱۶ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

از بیکاری و کسالت‌های روحانی سوار شده رفتم منزل مستوفی‌الممالک، نبود. از آنجا آمدم منزل صمصام‌السلطنه. چند دست شطرنج بازی کرده، نهار ما را هم نگاه داشته، آنجا صرف کرده، بعد از نهار آمدم اندرون.

اخبارات تازه این است که: آقا سید حسن مدرس نرفته است به حضرت

عبدالعظیم. بعضی از علماء بر ضدش هستند، بعضی ها هوا خواه اش. گفتند سفارت روس گفته است آقا سید حسن مدرس بایست نفی بلد شود.

دوشنبه ۱۷ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

صرف نهار کرده تا عصری بودیم، بعد آمدم اندرون. کسل خیال بی نهایت بودم. آتش بازی مختصری هم کردند.

سه شنبه ۱۸ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

سوار شده رفتم به درخانه حضور اعلیحضرت شرفیاب شده ناصرالملک، رئیس الوزراء، سایر وزراء و سپهدار بودند بعد سلام منعقد شده، حضرت ولیعهد، عضدالسلطنه سلطان محمود میرزا هم بودند. بعد از سلام دفیله شده سوار شده آمدم منزل. قدری روزنامه نوشته، حال کسل بود، ایران جون و عزیز جون هم رفتند منزل اخترالدوله پیش درةالدوله. عصری حال کسل (بود) عضدالدوله آمده مجبوراً رفتم بیرون از او پذیرائی کرده، نزدیک غروب سوار شده رفتم تا امپریه حضور والاحضرت. دختر مجدالدوله را دادند (به) پسر مرحوم سردار ناصر که سیف السلطان است. وثوق الدوله وزیر خارجه هم امروز ظهر وارد طهران شد.

چهارشنبه ۱۹ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل مستوفی الممالک. شمس الشعراء، اسعدالملک، زبنورکچی باشی، سلیمان میرزا، ذکاءالملک، جهانسوز میرزا (و) جمعی بودند. بعد مجدالدوله هم آمده مدتی صحبت کرده، مستوفی الممالک رفت به در خانه من هم آمدم منزل. حال هم کسل خیالی سر جای خودش هست. عصری سوار شده رفتم منزل

سپهدار. محمد صادق خان امیر توپخانه که حاکم استر آباد بود چندی است معزول شده، چند روز است آمده است. سردار افخم که رفته بود استر آباد به جای او حاکم شده است. فخر الممالک هم که حاکم «خوار» بود معزول شده.

پنجشنبه ۲۰ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل ساعدالدوله، از آنجا آمدم منزل عین الدوله. تشریف کثیفشان را نیاورده بودند.

نصیر دفتر، پسر میرزا اسماعیل قاسم خان نوری، اعظام الممالک... قصاب خانه را آورده بود. اجلال الدوله هم آمد با دل خونین، شاهزاده تشریف بردند اندرون که... را جا به جا بکنند.

از قراری که می‌گویند روزی یکصد تومان از قصابخانه می‌گیرد.

جمعه ۲۱ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

عصری آقا میرزا آقا خان آمده، با هم سوار شده رفتم منزل حشمت الدوله. اجلال الدوله، مجدالدوله بودند. تا یک ساعت از شب گذشته آنجا بوده، بعد آمدم منزل. قدری روزنامه نوشته، ایران جون مشغول درس خواندن بود. درسش را روان می‌کرد. عشقی ماشاءالله به خواندن درس دارد. فاطمه دختر عمه خانم درسش را روان نیست ایران جون از او ایراد می‌گیرد.

تازه درس اول را می‌خوانند که الف به چند قسم است. را می‌خوانند.

عزیز اقدس یک شانه به دست دارد، یک آئینه کوچک به دست دیگرش است. جلو آئینه بزرگ نشسته است متصل سرش را شانه می‌کند و خودش را درست می‌کند. ایران جون سنش اول شش است، عزیز اقدس اول چهار سالگی، ولی ماشاءالله هزار

ماشاءالله علی اصغر خان که یک سالش است دست آدم‌ها را می‌گیرد راه می‌رود، شیطانی می‌کند، جیغ بلند می‌زند. ماشاءالله هزار ماشاءالله آنی راحت نیست مثل ماه است. مشغولیات من این سه نفر هستند.

انشاءالله در ظل رأفت حضرت احدیت زنده و سلامت باشند و خوب. اهل باشند. خدا را قسم می‌دهم به حق عظمت (خودش) نعمت و وسعت رزقشان عطا فرماید. انشاءالله به عمر طبیعی برسند.

شنبه ۲۲ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

با آقا میرزا آقا خان سوار شده رفتم منزل سردار ظفر. امیر جنگ که پسر سردار اسعد است ایل بیگی بختیاری شده است، دو سه روز دیگر می‌رود. سالار اعظم برادرش، معین الاسلام، منتظم الدوله پسر مرحوم اسفندیار خان<sup>۱</sup> صمصام السلطنه که داماد سردار اسعد است بودند.

علی خان پدر سرکار خاصه خانم که با اعتمادالملک با نعلش مرحومه سرور الدوله رفته بودند کربلا با چند نفر زن (و) یکی از خانم‌ها دیشب وارد شدند. بعد سوار شده رفتم منزل محتشم السلطنه، مدتی دو به دو صحبت کرده، از آنجا رفتم منزل معیرالممالک.

یکشنبه ۲۳ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

ظل السلطنه هم امروز با بعضی از خانم‌ها (و) اجزایش رفته‌اند به قم. صرف نهار کرده مشغول خواندن کتاب (شدم).

۱- اسفندیار خان پسر بزرگ حسینقلی خان ایلخانی بختیاری که ملقب به صمصام السلطنه بوده است. بعداً لقب سردار اسعد را دریافت کرد و لقب صمصام السلطنه به برادر کوچکتر او (نجفقلی خان) داده شد که در دوران مشروطیت چند دوره رئیس الوزراء شد و پس از مرگ اسفندیار خان لقب سردار اسعد به برادر دیگر او علیقلی خان داده شد. ضمناً منتظم الدوله (سلطان مراد خان سرداریان) داماد سردار اسعد نبوده است. منتظم الدوله داماد سردار جنگ بوده است.

دوشنبه ۲۴ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

سوار شده رفتم منزل سپهدار ژنرال قنسل روس آنجا بود، پیاده نشده رفتم خیابانها گردش. آمدم اندرون قدری روزنامه نوشته، فاطمه خانم همشیره، عیال اجلال حضور آمده خداحافظی کرد که فردا با اجلال حضور بروند شیراز چون اجلال حضور جزء ژاندارمری است.

سه شنبه ۲۵ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

کتاب زیادی خوانده، نهار صرف کرده، نماز خوانده، باز کتاب خوانده تا عصری هم حالم خوش نبود. عصری اشرف السلطنه (و) بعضی از خانم‌های امیریه آمدند من رفتم عشرت آباد پیش ملکه ایران و ظهیرالدوله. تا غروب با ملکه ایران و ظهیرالدوله صحبت می‌کردیم از هر قبیل. بعد سوار شده آمدم منزل سپهدار.

چهارشنبه ۲۶ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

تا نزدیک ظهر کسل خیالی بودم. صرف نهار کرده مشغول کتاب خواندن شدم عصری بعد نماز خوانده، به جایی نرفته تمامش را مشغول خواندن کتاب و کسالت‌های روحانی بودم.

پنجشنبه ۲۷ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

صرف نهار کرده، خودم را مشغول می‌کردم. غروب هم ایراندخت رفت امیریه.

جمعه ۲۸ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

حاجی علی خان خواجه والا حضرت آمده، بعضی فرمایشات فرموده بودند، گفت.



عصری حالم هم مثل همیشه کسل بود.

اخبارات تازه، این است که گویا کرمانی‌ها گفته‌اند که ما از بختیاری‌ها حاکم نمی‌خواهیم. مثل اصفهانی‌ها و یزدی‌ها (و) معاضدالسلطنه را (به) حکومت قبول نکرده‌اند. گویا می‌خواهند سردار ظفر را به حکومت یزد بفرستند گویا کرمان را هم می‌خواهند اضافه بکنند.

شنبه ۲۹ شهر ذیحجه ۱۳۳۱

آقا میرزا آقا خان، آقا سید علی جمارانی، حسن خان، میرزا عزیزالله آمدند، مدتی صحبت کرده و رزقند تا ظهر. نهار را هم اینجا کوفت کردند. حال من هم، کسل خیالی بودم. مشغول کتاب خواندن شده، قدری هم صحبت کردم. ایراندخت از امیریه رفته بود خانه نگارالملوک. عزت الدوله، منیرالدوله، منورالملوک و فرنگیس خانم مادر نگارالملوک آنجا بودند.

۲۸ شهریور ۱۳۳۱

۲۵۲

بفرستد که در وقت سر کار معزز الملک باغبان در وقت بجزایر عید الفطر زیارت کرد  
 تمام سوره نوره را در حقان خواند و بعد از آن وقت که آمد بعضی فریادها و صدای فریاد بود که گفت  
 به امر بیرون طرد شد. بدو رفتن بیرون حاجی امین افغان استیلا جان استیلا جان بیرون بیرون بیرون  
 رفت تا سر و پیه آمدند نماز خواندند و کتاب خواندند و بعد از آن که من عمل کرده کل بود نزدیک غراب  
 حج امین افغان از بیرون افغان حاجی امین استیلا است از تب کز شده بدو آنرا گفته اخبارت تازه اینست که  
 با کرمات آن گفته اند که با از بختیار با ای که بختیار است من اصفهان با بیرون حاجی معازد اللفته را حکم است  
 هم قبول نکرد. اند که با بختیار است در اصفهان حکم است بیرون بیرون که کرمات است من بیرون بیرون  
 از یک ساعت نیم از تب کز شده سر کار معزز الملک کز شده بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون  
 که خدا را گفته است راحت کرده

شبه ۲۹ شهریور ۱۳۳۱ ۲۵۳

بفرستد که در وقت سر کار معزز الملک از حج همان نگار الملک استیلا بیرون بیرون  
 استیلا جان استیلا جان بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون  
 که کل فیما بین بیرون آنرا گفته شغل کتاب خواندن شد و در آن وقت که در عصر بیرون بیرون بیرون بیرون  
 از معزز الملک کز شده بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون  
 از ملک بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون  
 که خدا را گفته است راحت کرده

شبه ۳۰ شهریور ۱۳۳۱ ۲۵۴

بفرستد که در وقت سر کار معزز الملک از حج همان نگار الملک استیلا بیرون بیرون  
 استیلا جان استیلا جان بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون  
 که کل فیما بین بیرون آنرا گفته شغل کتاب خواندن شد و در آن وقت که در عصر بیرون بیرون بیرون بیرون  
 از معزز الملک کز شده بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون  
 از ملک بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون بیرون  
 که خدا را گفته است راحت کرده

